

Ni DIEU
Ni MAÎTRE!



نه خدا، نه ارباب؛ تاریخچه‌ی آنارشیسم بخش هفتم و پایانی: راهزنان تراژیک

فیلمی مستند از تانکرده رامونه* Tancrede Ramonet
برگردان فیلمنامه از: رضا اسپیلی



... ادامه از بخش ششم

ماریان انکل

“نیروهای سرکوب، زود فرانسیسکو فرر را هدف می‌گیرند و در سال ۱۹۰۹ او را متهم می‌کنند که تحریک‌کننده‌ی اعتصاب عمومی بوده و به مرگ محکوم اش می‌کنند.”

ان استینر

“همبستگی بین‌المللی در سراسر قاره‌ها از ایالات متحد و استرالیا تا اروپا رشد می‌کند. برای جلوگیری از اعدام او تظاهرات برگزار و پتیشن‌ها امضا می‌شود و حتی دولت‌های خارجی از دولت اسپانیا می‌خواهند تا در حکم خود تجدیدنظر کند اما اسپانیا او را اعدام می‌کند. چند ساعت بعد از اعدامش مردم در شهرهای بزرگ به خیابان‌ها می‌ریزند. شورش پاریس از همه‌ی شهرهای دیگر عظیم‌تر است. روز ۱۳ اکتبر ۱۹۰۹ شورش شدت می‌گیرد. کارگران حفار که در آن موقع نماینده‌های واقعی پرولتاریا هستند با کلنگ‌ها بر دوش می‌آیند، سنگ‌فرش خیابان‌ها را می‌کنند و لوله‌های گاز را باز و مشتعل می‌کنند. پاریس شعله‌ور می‌شود.”



همزمان با قتل فرر به دست دادگستری اسپانیا که خشونت‌بارترین شورش را از زمان کمون به بار می‌آورد رویدادهای همانندی در سراسر جهان اتفاق می‌افتد که جنبش‌های عظیم همبستگی بین‌المللی را شکوفا می‌کند مانند حادثه‌ی کوتوکو در ژاپن در چند ماه بعد یا مورد ساکو و وانزتی در ایالات متحد. اگر دولت‌ها در کشتن انسان‌گرایان تردیدی به خود راه نمی‌دهند در آغاز سده‌ی بیستم دنیا در حال تغییر است. تنها در سال ۱۹۰۵ می‌توان به این موارد اشاره کرد: انقلاب در روسیه، تظاهرات براندازانه در آلمان و ایتالیا و انگلستان، جمعه‌ی سیاه در مجارستان، شورش در جزیره‌ی کرت، اعتصاب عمومی در لهستان، هفته‌ی



* مشخصات فیلم عبارت است از:

Tancrede Ramonet, *Ni dieu ni maître, une histoire de l'anarchisme*, coffret de deux DVD (3h41) et un livre (*Ils ne peuvent pas détruire nos idées*, 60 pages), Temps noir et Arte édition, 2016 .



انقلاب مشروطه

خونین در شیلی، جنبش توده‌یی در هند، آغاز «دوره‌ی خشونت مردمی» در ژاپن، تکانه‌های انقلاب در مغولستان، و انقلاب مشروطه در ایران.

و آنارشیست‌ها در همه‌ی این رویدادها حضور دارند.

اما با همه‌ی این سازماندهی‌های بزرگ، این جنبش‌ها در خون می‌غلتند مانند شورش ملی‌گرا و لیبرتر ایلندن در مقدونیه. غالباً فراموش می‌شود که در بافت این سرکوب‌عام بوده است که بعضی از فردگرایان مانند دوره‌ی تبلیغ

از راه عمل انقلابی به استفاده از اسلحه روی آوردند هرچند این بار با آگاهی به بی‌فایده بودن این عمل و به پایان غمبارشان.

۱۹۱۲ راهنمان تراژیک

در سال‌های نخستین دهه‌ی ۱۹۱۰ به نظر می‌آمد که همه‌چیز برای لیبرترها در بهترین دنیاهای ممکن^۱ بهتر می‌شود. در آمستردام کنگره‌ی بین‌المللی شکل گرفت که «عصاره»ی آنارشیسم جهانی را گرد آورد. آنجا آنارشیست‌ها موفق شدند کمابیش بر سر دو نکته‌ی اساسی موافقت کنند: ضرورت سازماندهی جنبش فدراسیون‌های ملی و پاسخ به سازماندهی دولتی در موقع جنگ با اعتصاب عمومی. در مکزیک نخستین انقلاب سده‌ی بیستم با جنبه‌های لیبرترش امیدهای انقلابی را از نو زنده می‌کند. کروپوتکین تهییج‌شده حمایت بی‌قیدوشرطش را از شورش دهقانان اعلام می‌کند، اما گلدمن مقادیر معتناهی کمک مالی گرد می‌آورد و مجله‌ی لیبرتر^۲ در فرانسه بانگ برمی‌آورد: «چه نمونه‌یی، چه پیش‌درآمد بی‌نظیری برای رهایی همگانی!» طنز را بنگر که در فرانسه مثلاً آرمان فالپیر رئیس‌جمهور تازه بر سر کار آمده به‌شخصه و در معیت هزاران شخصیت سیاسی به بزانسون می‌رود تا در مراسمی باشکوه و با سرود ماریسز و رژه‌ی نیروهای گارد سوییس در آیین کارگذاری مجسمه‌ی عظیم پدر آنارشیسم، ژوزف پرودون، شرکت کند. بله به نظر می‌رسید که در بهترین دنیاهای ممکن لیبرتری همه‌چیز در این سال‌های دهه‌ی ۱۹۱۰ در بهترین حالت ممکن باشد. اما شاید از روی ناشکیبایی یا برای زنده کردن نام نویسنده‌ی مالکیت چیست بسیاری از لیبرترها تصمیم می‌گیرند تا همچنان به آنچه برای جامعه‌ی بورژوازی گرامی‌ترین است حمله کنند. طرفداران سرقت، این آنارشیست‌هایی که ترجیح می‌دهند اسم این عمل را سلب مالکیت یا عمل بهبودخواهانه‌ی فردی یا راهزنی انقلابی بگذارند، با هدف شتاب بخشیدن به انقلاب در اروپا که آمدنش



مجله‌ی لیبرتر



۱. ولتر در رمان خود، *کاندید*، برای توصیف وضعیتی که بهتر از آن متصور نیست، از عبارت «بهترین دنیاهای ممکن» استفاده کرد. این عبارت از آن پس، در زبان فرانسوی استفاده‌ی عام یافته است. نک. ولتر، *کاندید*، ترجمه‌ی رضا مرادی اسپیلی، انتشارات نگاه، ۱۳۹۲، چاپ چهارم.

۲. مجله‌ی لیبرتر ابتدا روزنامه‌ی آنارشیستی فرانسوی‌زبانی بود که ژوزف دژک آنارشیست تبعیدی در سال ۱۸۵۸ در نیویورک منتشرش کرد و تا ۱۸۶۱ گاهی سروقت و گاهی با تأخیر چاپ می‌شد. پس از سال ۱۸۹۲ ابتدا در الجزیره و سپس در بروکسل و در نهایت از سال ۱۸۹۵ در فرانسه با سردبیری سباستین فور منتشر شد و در تمام آن سال‌های پرتلاطم تا ۱۹۱۴ مهم‌ترین مجله‌ی آنارشیستی بود.



را نمی‌دیدند همه‌جا به مالکیت حمله می‌کنند و با آنها مسیر به‌ناگهان به سمت استراتژی انقلابی متمایل می‌شود.



گروه سولیداریوی بوئناونتورا دوروتی

جامپیترو برتی

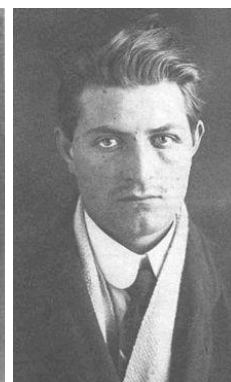
«اگر من با سرمایه‌داری مخالف ام به این خاطر است که باور دارم شر است و اگر با جامعه‌ی بورژوازی سرمایه‌دار مخالف ام به چه علت عجیب‌گرایی نباید به بانک حمله کنم؟ سلب مالکیت کردن از بانک و پول برداشتن از آن برای کمک مالی به انقلاب کاملاً با این ایده همخوان است. اگر باور دارم که سرمایه‌داری شر است و بانک محل این شر، پس به این مکان حمله می‌کنم و می‌کوشم پول آن بانک را

از مالکیتش دربیآورم. اما در حین انجام این کار می‌کوشم پیرزنی را که آنجا هست نکشم. این مسأله‌ی دیگری است. اما در ایده‌ی مقاومت رادیکال در برابر سرمایه‌داری که در این مورد سلب مالکیت کردن از بانک است هیچ‌چیز مفتضحی وجود ندارد. استالین هم در روسیه این کار را کرد.»

همه‌ی انقلابی‌ها به این راه می‌روند اما این آنارشیست‌ها هستند که تاکتیک‌ها را نظام‌مند می‌کنند و در آن موقع نام‌های خود را به بزرگترین حمله‌ی مسلحانه‌ی دوران پیوند می‌زنند. طولی نخواهد کشید که بوئناونتورا دوروتی به صحنه خواهد آمد که پیش از آنکه رهبر انقلاب آنارشیستی کاتالونیا بشود بزرگترین تروریست اسپانیا است که با گروه سولیداریوی خود بخشی از اروپا و امریکای لاتین را در دست دارد همین‌طور سورینو دی جووانی^۱، دشمن شماره‌یک مردم در آرژانتین که مهمترین سرقت تاریخ کشورش را تا به امروز انجام داده یا نستور



نستور ماخنو



سورینو دی جووانی

ماخنو^۲ در اکراین که در قالب «اتحاد زحمتکشان فقیر» از اموال غصب‌شده سلب مالکیت و آنها را بین فقرا پخش می‌کند.



۱. سورینو دی جووانی Severino Di Giovanni (۱۹۰۱-۱۹۳۱) روزنامه‌نگار ضدفاشیست و آنارشیست آرژانتینی ایتالیایی اصل. و مدافع تا دم مرگ ساکو و وانزتی، سردبیر روزنامه‌ی کولمینه (وج). او که از آزار رژیم موسولینی به آرژانتین فرار کرده بود در آنجا در انتقامجویی از قتل ساکو و وانزتی چندین بار در مؤسسه‌های مربوط به دولت فاشیستی ایتالیا از جمله کنسولگری این کشور بمب‌گذاری کرد. پس از دستگیری او را به جوخه‌ی اعدام سپردند.

۲. نستور ماخنو Nestor Makhno (۱۸۸۸-۱۹۳۴) از مؤثرترین چهره‌های آنارشیسم سده‌ی بیستم و از بنیان‌گذاران ارتش برانداز انقلابی اکراین که پس از انقلاب اکتبر و تا سال ۱۹۲۱ در دو جبهه همزمان با ارتش سفید تزاری و ارتش سرخ بلشویکی می‌جنگید. از او نوشته‌هایی در نقد نقش روشنفکران و در پیش‌بینی آنچه بعدتر در تحلیل‌های چامسکی شاهد بوده‌ایم در دست است.



میشل وینوک



ماریوس ژاکوب

”دیدنی‌ترین و جالب‌ترین اینها بی‌تردید ماریوس ژاکوب است. او دسته‌ی کوچکی ایجاد کرد از سارقان که هدفشان دزدی از استثماریکنندگان، انگل‌های جامعه بود یعنی آنها هدفشان را انتخاب می‌کردند. آنها دزدی نمی‌کردند مگر از نظامیان، کشیشان، قضات، زمینداران و ملاکان بزرگ.“

ان استینر

”تا حد ممکن بدون هیچ خشونت‌ی و حتی با وقار گاهی پیغام‌های طنزی برای شخصی که خانه‌اش را می‌زدند می‌گذاشتند.“

«بله من یک دستمال جیبی ناقابل به ارزش ۲۵۰ فرانک از شما دزیده‌ام، دستمال ۲۵۰ فرانکی دشنام به فقر نیست؟»

ماریوس ژاکوب، آنارشویست سارق، که با اینکه بیش از ۵۰۰ سرقت انجام داد برای خودش جز بخور و نمیر نمی‌گذاشت، الگویی شد برای موریس لوبلان تا شخصیت آرسن لوپن را خلق کند. اما دولت که می‌خواهد پیامی برای آنارشویست‌هایی که ناقانون‌گرا^۱ هستند بفرستد او را دستگیر می‌کند و به‌رغم حرف‌های خوبی که می‌زند، مجازات معنی‌داری برایش تعیین می‌کند: او بی‌که هیچ‌وقت حتی قطره‌خونی نریخته به کار با اعمال شاقه برای ابد در زندان گویان و اصطلاحاً به گیوتین خشک^۲ محکوم می‌شود. برای راهنمان انقلابی پیغام روشن است: از آنجاکه قوه‌ی قاهره بی‌گناهان را هم به کام مرگ می‌کشانند بهتر آن است که قبل از کشته شدن بکشیم. در سال ۱۹۱۱ در لندن است که نخستین ستیز عمده میان راهنمان انقلابی و نیروهای حافظ نظم پدید می‌آید. در عرض چندین ساعت و در جریان آنچه در تاریخ آنارشویسم به نام نبرد استپنی معروف است ساختمان شماره‌ی ۱۰۰ در خیابان سیدنی محاصره می‌شود. هنگام سپیده‌دم محله کاملاً مسدود می‌شود. دو آنارشویست محصور در خانه‌ی کوچک در برابر بیش از ۸۰۰ پلیس و عضو گارد، مقاومت جانانه‌ی می‌کنند.

مسئول عملیات وزیر کشور است کسی به نام وینستون چرچیل. چرچیل که نمی‌تواند آنها را از جایشان بیرون بیاورد خانه را به توپ می‌بندد. دو انقلابی زنده‌زنده در آتش می‌سوزند. رسانی‌ها دوربین‌هایشان را



نبرد استپنی



1. illéganisme

۲. guillotine sèche اصطلاحاً به حبس ابد اطلاق می‌شود که گرچه مرگ با گیوتین نیست و خونی ریخته نمی‌شود اما حکم مرگ تدریجی است.



می‌آورند و جمعیت زیادی برای شرکت در این نمایش به آنجا فرستاده می‌شوند. اما در میان این جمعیت کنجکاو جوان مکانیکی هست که افسانه‌ها می‌گویند که آن موقع در لندن راننده‌ی کونان‌دویل^۱ بوده است. یک چیز قطعی است: سال بعد در بازگشت به فرانسه است که او تصمیم می‌گیرد با شکل دادن به دسته‌یی که نامش اروپا را به لرزه درخواهد آورد دست به عمل بزند، دسته‌ی بونو.

ان استینر

”من ترجیح می‌دهم بگویم راهنمان تراژیک چون آنها تابع قدرت هیچ رئیس‌ی نبودند و اگر هم که رئیس‌ی بوده نمی‌دانم چرا می‌گویند بونو بوده و نه کس دیگری. اینها مبارزان آنارشیست و فردگرایی باورمندی هستند با سال‌های مبارزه پشت سرشان مانند اکتاو گرنیه‌ی جوان که در جریان اعتصاب کارگران حفار زندانی شد و از پلیس به شدت کتک خورد و آنچه را می‌جست عاقبت در فردگرایی یافت.“

اینها که زندگی‌شان نمونه‌یی از آموزه‌های سختگیرانه است سیگار نمی‌کشند، الکل مصرف نمی‌کنند، قمار و جنده‌خانه را فراموش می‌کنند. پاتوقشان روزنامه‌ی *آنارشی ویکتور سرژ* است. به لطف شناختشان از مکانیک برای اولین بار از اتومبیل برای سرقت‌های مسلحانه استفاده می‌کنند و به این ترتیب نامشان وارد تاریخ می‌شود. بنیه‌ی مالی‌شان اندک است و نمی‌توانند انقلاب را تامین مالی کنند اما حمله‌هایشان خشونت عریان دارد. در راهشان مرده‌ها بسیارند. برای سرهاشان جایزه‌ها گذاشته می‌شود. در رسانه‌ها جایزه‌ی صد هزار فرانکی برای کسی که گیرشان بیندازد در نظر گرفته می‌شود. تیپ تازه‌یی به نام تیپ بیر برای به دام انداختنشان تأسیس می‌شود. اما آنها بدون هراس به چالش با جامعه برمی‌خیزند و اکتاو گرنیه تا آنجا پیش می‌رود که به مسئولان تیپ سوم موسوم به تیپ آنارشیست‌ها می‌نویسد: «می‌دانم که این پایانی خواهد داشت. در نبردی که میان زرادخانه‌ی مسلح اجتماع و من در جریان است می‌دانم که بازنده و ضعیف‌ترین خواهم بود اما امیدم این



ویکتور سرژ

است که پیروزی را بر شما گران تمام کنم.»



ژک برل

برل (بایگانی)

” — می‌دانستند که به مرگ محکوم می‌شوند می‌دانستند که محکوم اند. عملی بود کاملاً...
— می‌پذیرفتندش؟
— قطعاً. قطعاً. در تمام نوشته‌هایشان هیچ نشانی از هراس هیچ آغازی بر فرار، هیچی، هیچی دیده



۱. نویسنده‌ی انگلیسی مجموعه داستان‌های کارآگاه شرلوک هلمز.



نمی‌شود. می‌گفتند که ما به جامعه حمله می‌کنیم. به نظرم به اندازه‌ی کافی وحشتناک است که آنها دلایل زیادی داشتند که جامعه‌ی آن‌موقع را وحشتناک ببینند. به آن حمله می‌کنیم! به آن حمله می‌کنیم و پیش می‌رویم البته همیشه می‌گفتند به آرامی پیش می‌رویم و گیوتین یا مرگ در انتظار ما ست اهمیتی ندارد. می‌دانستند. بی‌نظیر است.“

اما با همه‌ی احترام نسبی و پسینی که ژک برل به آنها قائل است و در فیلمی که در سال ۱۹۶۸ ساخته می‌شود در نقش یکی از اعضای دسته‌ی بونو ظاهر می‌شود کار راهنمان تراژیک در ۲۸ آوریل ۱۹۱۲ در یکی از مناطق حومه‌ی نزدیک پاریس تمام می‌شود.

ان استینر

”و پایان کار محاصره‌ی است که چند نفر تنها را رویاروی هزاران نفر قرار می‌دهد. با ده هزار تماشاگری که آمده بودند در شکست این مردان گرفتار شده مشارکت کنند. آنها تا به آخر مانند شیر می‌جنگند تمام طول شب مثل بز کوچولوی موسیو سگن^۱ در برابر گرگ بدون ذره‌ی شانسی بیرون آمدن و این را خوب می‌دانستند. این است که از آنها به نظر من مبلغان عملی می‌سازد.“

کار دسته‌ی راهنمان در ۲۸ آوریل ۱۹۱۲ در یکی از مناطق حومه‌ی نزدیک پاریس تمام می‌شود. اینجا هم اخبار تبدیل به شو و نمایش می‌شود. این بار اما پلیس است که بمب کار می‌گذارد. عملیات که تمام می‌شود تن‌های آنارشیست‌ها مثل غنیمت شکار تکه‌پاره شده است. این ماجرا تأثیر خود را بر روان‌ها می‌گذارد و در آن مقطع، پایان دسته‌های انقلابی در فرانسه است. بونو مانند خیلی ناآقانون‌گراهای دیگر در حافظه‌ی آنارشیستی چهره‌ی متناقض است و بسته به دوره و ضرورت یا رد می‌شود یا دوباره پذیرفته.

گائتانو منفردونیا

”به‌شخصه به جای اینکه عمل دسته‌ی بونو را عمل واقعی اعتراضی بدانم بیشتر طرفدار این نظریه هستم که یک جور نمایش شکست بود. مواععی هستند که می‌توانند کنجاوی غریب ما را برینگیزند اما درواقع حاشیه‌ی هستند و تاآنجاکه به دسته‌ی بونو مربوط است حاشیه‌ی است در جریان از یک گروه حاشیه‌ی بی.“

بخش پایانی ۱۹۱۴

جنگ رسانه‌ی بی که در اطراف دسته‌ی بونو راه افتاد در آن موقع باعث بی‌اعتبار جلوه دادن جنبش آنارشیستی در کوشش‌هایش برای جلوگیری از جنگ می‌شود. برای اینکه امپریالیست‌ها رویاروی تظاهرات توده‌ی بی که لیبرترها در کنار سوسیالیست‌ها تدارک می‌بینند، به‌طور مثال اینجا در پره سن ژروه نزدیک پاریس یا در هفته‌ی خونین آنکونا در ایتالیا که مالاتستا می‌خواست از آنجا اعتصاب عمومی را تا مارکه و منطقه‌ی ژمانیا و توسکانی گسترش بدهد، در هراس اند که کارگران جهان صدای یکدیگر را بشنوند. آنها قانون سلرات را برگرداندند و برگه‌هایی را پر کردند مثل جزوه‌ی بدنام ب در فرانسه که در آن نام انقلابی‌ها درج شده بود تا در موقع



ژول بونو



۱. ژر موسیو سگن *La Chèvre de monsieur Seguin* داستانی نوشته‌ی آلفونس دوده، نویسنده‌ی سده‌ی نوزدهم فرانسوی.



Le dernier portrait de GARNIER

اکتاو گرنیه

ستیز دستگیر شان کنند. اما دولت به خاطر ترسی که دسته‌ی تراژیک پدید آورد و با شوکی که قتل آرشیدوک فرانسوا فردیناند در ساریوو در جامعه افکند نیازی به توسل به آن پیدا نکرد. و با مرگ ژان ژورس حتی چهره‌های آنارشیستی مانند کروپوتکین راضی به گرد آمدن در اتحاد مقدس شدند.

آفیش‌های لیبرترها که دعوت به امتناع از خدمت سربازی می‌کرد حالا زیر پوشش درخواست بسیج عمومی گم می‌شد و دیده نمی‌شد.

و به این ترتیب است که کشت‌وکشتاری با شدت و حدت تصورناپذیر صورت می‌پذیرد چنان‌که از تمام انقلاب‌ها بیشتر می‌کشد آنگاه که کارگران میلیون میلیون به زمین می‌افتند و مبارزان تک را به جوخه‌های اعدام می‌برند و گفته‌های مالاتستا و اما گلدمن وفادار به ایده‌آل‌هایشان چه‌بسا مدتی در سروصدای مسلسل‌ها گم شده باشد.

«نقش آنارشیست‌ها این است که همچنان اعلام کنند که هیچ جنگی وجود ندارد مگر یکی و آن هم جنگی است که در همه‌ی کشورها ستمکشان علیه ستمگران به راه می‌اندازند. نقش ما این است که به انسان‌ها سخاوت، بزرگی و زیبایی ایده‌آل آنارشیستی را نشان بدهیم که عبارت است از عدالت اجتماعی برآمده از سازمان آزاد تولیدکنندگان، از میان رفتن همیشگی جنگ و نظامی‌گری، آزادی تمام و کمال به دست آمده از ویرانی کامل دولت و سازوکارهای جبری‌اش. زنده باد آنارشی!»

پایان